

## جنبش ترکمن صحرا بر احیای فرهنگ ملی و برابر حقوقی خلق ترکمن تاکید داشت

مصاحبه با احمد مرادی بمناسبت رویدادهای ترکمن صحرا در سال های ۱۳۵۸-۵۷

اخبار روز: [www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)  
پنجشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ - ۲۸ فوریه ۲۰۱۳

**وهاب انصاری:** شما در آن سالها از نزدیک شاهد رویدادهای ترکمن صحرا بودید. به اعتقاد شما، زمینه های برآمد و علت دوام و قوام حرکت مردم ترکمن صحرا در آن سالها چه بوده و این امر تا چه حد متأثر از مسئله "زمین" و خواستهای ملی- فرهنگی بوده است؟

**احمد مرادی:** واقعیت اینست که علل و زمینه های گسترش جنبش توده ای در ترکمن صحرا در اوان انقلاب، بطور تاریخی اگر همین صد سال اخیر را مبنا قرار دهیم، قبل از همه ناشی از سیاستهای حکومت مرکزی و بویژه رژیم پهلوی بوده است. شما واقف هستید که رژیم پهلوی برهبری رضاخان جهت ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی فارسی به وحشیانه ترین وجهی مقاومت ترکمنها را جهت حفظ استقلال خویش به خاک و خون کشاند. در طی این نبرد بسیاری جان باختند، بسیاری تیرباران شدند و هزاران تن به ترک دیار خود مجبور گردیدند. رژیم پهلوی بدنبال قلع و قمع وحشیانه مقاومت ترکمنها، تحت شعار شوونیستی « ملت واحد، زبان واحد» تمامی تلاش خود را بکار گرفت که در عرصه ملی- فرهنگی با توهین و تحقیر به زبان و فرهنگ ترکمنها و ناچیز شماری و وحشی قلمداد کردن آنها با همیاری خود فروختگانی چون افشارها، زبان و فرهنگ فارسی را در میان ترکمنها جایگزین نموده و در یک کلام هویت ملی ترکمنها را محو نماید. در دوران حاکمیت رضا خان، آلاچیقهای آنان به آتش کشیده شد، تلاش نمودند که زنان ترکمن را وادار به پوشیدن لباس فارسی و بعبارتی لباس غربی نمایند، و در اقصی نقاط ترکمنصحرا کلاسهای زبان فارسی دایر گردید. در عرصه اقتصادی نیز، رضا خان با مصادره تمامی زمینهای ترکمنها، خود را بعنوان مالک بزرگ کشور اعلام نمود. از اینرو، مجموعه این اقدامات، برآمد شکل گیری چنان نفرت و انزجاری را در میان ترکمنها نسبت به رژیم پهلوی موجب گردید که عکس العمل متقابل آن که آنچنان در شکلی توده ای و همه گیر بدنبال سرنگونی رژیم پهلوی در اوان انقلاب انعکاس یافت، تنها نتیجه خشم یک روند سالها ظلم و ستم و تبعیضی بود که در حق کل مردم ترکمن اعمال گردیده بود. از اینرو بی جهت نبود که در جریان تظاهرات ضد رژیم پهلوی در همه نقاط ترکمنصحرا، دو شعار « اوقو گه رک ، حاط گه رک ، تورکمنچه مکتپ گه رک » ( تحصیل بزبان مادری) و همینطور « الدن گیدن یرلری ، غایتارنپ آماق گه رک » ( بازپس گیری زمینهای غصب شده ) ، به دو شعار محوری جنبش اعتراضی و حق طلبانه مردم ترکمن مبدل گردید. نکته حائز اهمیت دیگری را که میخواهم در اینجا بدان اشاره نمایم، در باره مفهوم « زمین » و اهمیت آن در

میان ترکمنهاست. آنطور که پیداست در بسیاری از نقاط مختلف کشورمان، موضوع زمین بیش از همه یک منبع درآمد و زیست بوده و از این منظر بدان نگریسته میشود. اما در میان ترکمنها، مسئله زمین در عین حال که وسیله امرار معاش بشمار آمده و می آید، از سوی دیگر آن پیوند گسست ناپذیری با مفهوم سرزمین مادری دارد. بدین معنا که تجاوز به زمین ترکمنها و غصب آنان، به مثابه بیرون راندن آنان از خانه و کاشانه و سرزمینشان بشمار می آید. ( در این مورد تاریخدانان ترکمن بهتر میتوانند قضاوت نمایند). اینگونه بود که رضا خان با غصب زمینهای ترکمنها، غرور ملی آنان را خدشه دار نموده و این برای ترکمنها که در سرزمین مادری خویش به بیگاری و نوکری بیگانگان تن دهند، به هیچوجه قابل تحمل نبود. از اینروست که مسئله زمین و بازپس گیری زمینهای غصب شده شان که در واقع احیا و زنده کردن دوباره غرور ملی آنان را موجب گردید، از محوری ترین شعارهایی بود که توانست کل ترکمنها را در سال ۱۳۵۷ متحداً بحرکت وادارد.

**وهاب انصاری:** واقف هستید که حرکت مردم ترکمن صحرا بر دو عرصه فرهنگی-اجتماعی و مطالبات سیاسی-اقتصادی استوار بود. تشکلهای رهبری کننده این مبارزات نیز در نام خود بر همین دو وجه مبارزه تاکید دارند. یعنی یکی کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و دیگری ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن بود. پایه این تفکیک چه بود؟ و از نظر مردم ترکمن و فعالین و رهبران آن کدامیک از این دو ارگان برجستگی داشت؟

**احمد مرادی:** همانطور که فوقاً اشاره نمودم، علل و زمینه های تشکیل دو نهاد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراها در بطن خود جامعه ترکمن صحرا نهفته بود. در واقع ایجاد این دو نهاد و پشتیبانی عظیم توده ای از آن دو به هیچوجه تصادفی نبود، زیرا این دو نهاد دقیقاً بر همان نکاتی انگشت گذاری و محور مبارزات خود قرار دادند که با خواستهای مردم ترکمن هماهنگی کامل داشت. از اینرو در پاسخ سوال شما باید بگویم که این دو نهاد هر چند به لحاظ مضمون و وظایف خود از یکدیگر متمایز میگردیدند، اما مجموعه واحدی بودند که در خدمت پاسخ به یک وظیفه و یک هدف عام قرار داشتند.

نکته دیگر آنکه اساساً در این دوران یعنی در سالهای قبل از انقلاب و بطور مشخص از سالهای دهه ۴۰ گرفته تا سال ۵۷-۵۶ در میان روشنفکران ترکمنی که بعدها بدنبال انقلاب سال ۵۷ هر یک از آنان بسته به توان و موقعیت خویش مسئولیتهایی را در پیشبرد عمومی کارها بعهده گرفتند، ما با گروههای فکری مختلف در میان روشنفکران ترکمن نه بعنوان یک ایدئولوژی، و بلکه شیوه برخورد روبرو هستیم که بطور منظم با یکدیگر در ارتباط بوده و روی مسائل ملی- فرهنگی و سیاسی و آتیه جامعه ترکمن صحرا تبادل نظر میکردند.

بخش غالب این روشنفکران که در واقع نسل نوین تری را شامل میگردند، بدلائل پیوندهایی که خود بعنوان دانشجو با محیط های دانشجویی داشتند، بیشتر تحت تأثیر بحثهای سیاسی جامعه در فضای روشنفکری دانشگاهها قرار داشته و بعنوان هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق، از این موضع نسبت به حوادث جامعه و منطقه برخورد میکردند. این طیف از روشنفکران ترکمن نسبت به حوادث جامعه طبیعتاً از موضع رادیکالتری برخوردار بودند. بازنویسی اعلامیه های سازمان چریکهای فدایی خلق، فروش کتابهای معروف به جلد سفید، ایجاد نمایشگاههای مختلف، ترتیب سخنرانیها و تظاهرات ضد رژیم شاهی و طرح خواستهای ملی و فرهنگی و اقتصادی ترکمنها در اقصی نقاط ترکمن صحرا عمدتاً به همت و کوشش این طیف و البته با همیاری و همفکری و همکاری نسل پیشین روشنفکران ترکمن صورت گرفت. در عین حال باید این

نکته را اضافه نمود که هر چند میان این روشنفکران در رابطه با مسائل سیاسی جامعه و آتیه انقلاب و همینطور سرنوشت آتی جامعه ترکمنصحرا تفکر واحد و منسجمی بعنوان یک تفکر سیتما تیک و پخته وجود نداشت، ولی همه آنان بر وجود احیای فرهنگ ملی ترکمنها از انتشار نشریات بزبان ترکمنی و زنده کردن آثار کلاسیک خلق ترکمن گرفته تا تدوین الفبای ترکمنی بر مبنای گرافیک فارسی- عربی و آموزش آن به کودکان و نوجوانان، احیا و شناسایی فرهنگی و هنر و موسیقی اصیل ترکمنی، تحقیق در باره فولکلور و تاریخ گذشته خلق ترکمن و همینطور تشکیل برنامه های ادبی و تئاتر و کنسرت در اقصی نقاط ترکمنصحرا و دیگر شهرهای ایران، و مسائل سیاسی مربوط به ضرورت های رفع ستم ملی از جامعه ترکمن و برابر حقوقی آنان با دیگر خلقهای ساکن ایران اتفاق نظر وجود داشت.

از اینرو در پاسخ به شما، باید بگویم که در میان طیفهای مختلف روشنفکری ترکمن، قائل گردیدن تفکیک در عمدگی این و یا آن مسئله از خواسته ها و شعارها خطاست. شاید بتوان در این عرصه از تفاوت توانمندیها و استعدادها و تجربه ها و شیوه های نگرش پاسخ به خواسته های اصلی مردم و درجه شرکت هر یک از این دو طیف در این و یا آن حرکت اجتماعی سخن گفت. ولی اینکه گروهی تنها در صدد عمده کردن یک وجه از خواسته ها و گروهی دیگر در مخالفت با گروه اول، برخی دیگر از نیازهای اصلی مردم ترکمن را عمده کرده و بر آن مبنا حرکت کرده باشند، درست نیست. از سوی دیگر، البته در میان روشنفکران ترکمن نمیتوان این مسئله را نادیده گرفت که افرادی وجود داشتند که علاقمندی فراوانی به فعالیتهای ملی و فرهنگی و ادبی و فلکلوریک داشته و در اینراه نیز همت میکردند، ولی حتی این افراد نیز بدان اعتقاد داشتند که تحقق مجموعه این آمالها منوط به ایجاد یک شرایط حداقل دموکراتیک در جامعه است. با توجه به این توضیحات مختصر، روشنفکران مختلف ترکمن ( البته بخش عمده روشنفکران متمایل به سازمان چریکهای فدایی خلق و تنی چند از گرایشات مختلف سیاسی )، علیرغم اختلاف نظرانی که در پیشبرد این و یا آن شیوه از خواسته های اساسی مردم ترکمن داشتند، اما میان آنان در اعتقاد به خواسته های اصلی مردم ترکمن، چه در عرصه ملی- فرهنگی و چه اقتصادی و چه سیاسی هماهنگی وجود داشت. وجود این هماهنگی طیفهای مختلف فکری بود که در همان اوان انقلاب بلافاصله ایجاد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن را در کل ترکمن صحرا موجب گردید. ( البته این کانون ابتدا در بندر ترکمن تحت نام کانون فرهنگی خلق ترکمن شکل گرفت، ولی جهت هماهنگی با فعالیتهای دیگر دوستان ترکمن در شهرهای مختلف، الزاما و بلافاصله همان نام مورد توافق عمومی بکارگرفته شد.

در رابطه با سنوال بخش دیگران و همینطور ایجاد ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا هم باید بگویم که دستورالعمل و یا طرحی قبلی در آن رابطه وجود نداشت و تنها نیازهای مشخص آندوره ترکمنصحرا برای پاسخ به معضل زمین بود که وجود تشکیل چنین ارگانی را ایجاب نمود. اینکه ایجاد کدام یک از این ارگانها برای روشنفکران ترکمن عمدگی داشت، من فکر میکنم پاسخ آنرا از منظر ترکمنها در رابطه با دو شعار اصلی در اوان انقلاب داده باشم. ولی اینکه این دو موضوع از منظر رهبری سازمان فدائیان چگونه بود و چگونه پیش رفت، در سنوال آخرتان به آن پرداخت خواهم نمود.

**وهاب انصاری:** شما مسنول بخش صیادی کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن بودید. ارزیابی شما از تأثیر

جنبش باز پس گیری زمینها و شورایی کردن آنها بر مبارزه صیادان چه بوده و قضاوت شما در رابطه با سیاستهای متخذه در امور صیادی چیست؟

**احمد مرادی:** مقدماتا باید به این نکته اشاره نمایم که در اقتصاد ترکمنصحرا، در کنار اقتصاد کشاورزی، دامداری و پیشه‌وری و غیره، در عین حال اقتصاد ماهیگیری نیز یکی از اشتغالیتهای اصلی بخش اصلی مردم ترکمن حاشیه نشین دریای خزر را عبارت میساخت. در این بخش، هزاران تن در طیف های مختلف مشغول بکار بوده که از میان آنان میتوان بویژه به بخش صیادان ماهیان خاویاری پیمانی و اداری که منبع اصلی درآمد اداره شیلات را تأمین مینمودند اشاره نمود. صیادان موسوم به اداری صیادانی بودند که تحت استخدام رسمی دولتی قرار داشته و کلیه نیازها و لوازم صید از طریق دولت تأمین میگردد. صیادان موسوم به پیمانی که موضوع اصلی بحث ماست، صیادانی بودند که بعنوان کارگر تحت نظر کارفرمایان ترکمن مشغول بکار بودند. این کارفرمایان کلیه وسایل صید از تور و قایق و منجمله محیط زیست آنان موسوم به کومه را تأمین کرده و در عین پرداخت حقوق ثابتی بدانان، علاوه بر آن به ازای صید زیاد، مبالغی را نیز بدانان بعنوان پاداش می پرداختند. این صیادان از هر گونه امکانات امنیتی، بهداشتی و یا حقوق بیکاری و غیره محروم بوده و در حالیکه طبق آمار خود اداره شیلات، صیادان ترکمن حدود بیس از نیمی از خاویار کل شیلات شمال را تولید میکردند، اما در شرایط کاملا غیر انسانی کار میکردند. بطوریکه بطور مثال، کومه های محل زیست این صیادان در حوالی کوموش دپه از کومه مختومقلی حاجی گرفته تا مرحوم یوسف قره جه و خالدی و دیگران که تنها با یک جاده شوسه مرتبط بود، صیادان برای رفتن به کومه های خود مجبور بودند که چند صد متر از میان گل و لای عبور کنند تا به کومه هایشان برسند. این وضعیت کلی صیادان برای ما روشن بود و از چند ماه پیش از انقلاب سال ۵۷ برای من و دیگر دوستانی که همگی ساکن جزیره آشوراده بوده ودر عین حال خود را هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق میدانستیم و ضمنا ارتباطات و آشنایی هایی نیز با برخی صیادان ترکمن و آذری و گیلانی و غیره داشتیم که البته چند تن از صیادان ترکمن، دایی و اقوام نزدیک من بودند، و همه صیادان مرا بعنوان پسر فلانی یعنی کارمند اداره حسابداری شیلات می شناختند، که این وضعیت امکان صحبت و ارتباط با آنان را بسیار ساده کرده بود. در این مرحله، وظیفه اصلی ما اقناع کردن آنان برای پیوستن به جنبش ضد شاهی بود، ضمن اینکه با همان دانسته های ناقص و ناپخته مان، بنوعی ضرورت یک نظام شورایی و خلقی را تبلیغ میکردیم. صیادان ترکمن با رفتن شاه و آمدن خمینی هنوز با دیده تردید به وقایع مینگریستند و برای بسیاری از آنان و بویژه سالمندان ترکمن، ماجرای کودتای سال ۱۳۳۲ در ذهنها تداعی میگردد و نمی توانستند به تغییر نظام در جامعه باور کنند. در این بین، آغاز جدی پروسه بازپس گیری زمینها از غاصبان در اقصی نقاط ترکمنصحرا، ایجاد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن، جنگ اول گنبد در روز ششم فروردین سال ۵۸، مقاومت قهرمانانه مردم ترکمن و بویژه جوانان ترکمن و غلبه وکسب امتیازات ترکمنها در این جنگ ناخواسته و تحمیلی، تأثیرات معینی بر روحیه مقاومت اقشار معین ترکمن و منجمله صیادان بر جای گذاشت. نقطه حمله ما در آن مرحله دقیقا متوجه حذف اربابان و یا بعبارتی دیگر، کارفرمایان صیادان پیمانی بود که بزعم ما دشمنان طبقاتی بودند که با در دست داشتن وسایل تولید، صیادان را مورد استثمارقرار میدادند. در آن

مقطع ما شدیداً بر این باور بودیم که باید با هر گونه از مظهر بورژوازی مقابله گردد و برای ما، کارفرمایان امور صیادی بورژواهایی بودند که شوراهایی «لنینی» و اداره امور بدست خود صیادان باید جایگزین آن گردند. برای تبلیغ و ترویج این ایده در میان صیادان و با این هدف که «درک طبقاتی» صیادان را برای مبارزه با کارفرمایان تعمیق بخشیم، نشریه صیادان را با حمایت چند تن از دوستان براه انداخته و آنان را در میان صیادان توزیع میکردیم، بدون اینکه درک کنیم که بخش غالب این صیادان سواد خواندن و نوشتن نداشتند. اما واقعیت اینست که ما در آن مقطع از وضعیت کل اقتصادی ترکمنصحرا و سطح رشد اقتصادی آن جامعه و همینطور مناسبات اجتماعی موجود میان اقشار مختلف مردم ترکمن و بویژه پیوندهای عاطفی و طایفه ای صیادان با کارفرمایان خود اطلاعی کلیشه ای داشتیم و این موضوع را درک نکردیم که جامعه ترکمنصحرا برای گذار به یک جامعه دمکراتیک و رشد اقتصادی هنوز به وجود «سرمایه دارهای» های نوپا و خرده پایی همچون احمد محمدی ها، یوسف قره جه ها، خندانها و شمالیها و غیره احتیاج دارد و تبلیغات «بلشویکی» ما بر ضد به اصطلاح سرمایه داران محلی نمیتواند به رشد این روند یاری رساند. علاوه بر آن ما این امر را نادیده گرفتیم که مناسبات میان کارگر و کارفرما در شرایط متعارف یک جامعه سرمایه داری با جامعه آندوره ترکمنصحرا بسیار تفاوت داشت. بطور نمونه، خود مرحوم یوسف قره جه بعنوان یکی از اربابان بزرگ که بدست خلخال جلا د تیرباران گردید، از زمره افرادی بود که وابستگی شدیدی به ترکمنها و بویژه هم طوایفی های خود داشته و حتی هزینه عروسی بسیاری از فرزندان صیادان کم بضاعت خود را متقبل گردید. مثال دیگر اینکه، ما در تابستان سال ۵۸ هنگامیکه با تکرار جلسات متعدد خود با صیادان آنان را به اعتصاب عمومی بر علیه کارفرمایان ترکمن و سپردن اداره امور بدست شوراهای صیادان متقاعد ساختیم، همسر مختومقلی حاجی که در آندوره بزرگترین کومه دار منطقه با حدود ۳۰-۴۰ صیاد بود به نزد من آمده و تقاضای تجدید نظر در این تصمیم را نمود. در حالتیکه در آندوره همه این افرادی که ما بعنوان سرمایه دار و بورژوا و «دشمن طبقاتی» از آنان نام میبردیم، حاضر بودند هم به لحاظ منافع خویش و هم وابستگیهای ملی شان با بسیاری از شرایط ما از جمله طرح طبقه بندی مشاغل، ایجاد امکانات بهداشتی و امنیتی در محیط کار، پرداخت پول بازنشستگی، حق بیکاری، پرداخت هزینه اوقات بیماری، لباس کار مناسب، حق اعتصاب و غیره به نفع بهبودی وضعیت کارگران و صیادانشان اقدام نمایند.

غرض از طرح این نکته نظرات، اشاره ای هر چند کوتاه و مختصرم به خطاهای موجود آن دیدگاههای موسوم به «طبقاتی» در میان ما بود که به وجود عنصر ملی کم بها داده و یا اهمیت آنرا درک ننمود که بعدها با آمدن سازمان به منطقه و ایجاد تشکیلات سازمان، غلظت بیشتری یافته و در تداوم خود به شیوه برخورد غالب ما در منطقه بدل گشت که در نتیجه و در تداوم خود، گسست بسیاری از نیروهای دمکرات و روشنفکر و ملی را از جنبش ملی - دمکراتیک ترکمن موجب گردید.

**وهاب انصاری:** پیوندیابی جنبش فرهنگی- سیاسی مردم ترکمن با جنبش سراسری فدائیان در آن مقطع تاریخی را چگونه ارزیابی میکنید؟ فکر میکنید اگر این پیوند وجود نداشت، باز هم جنبش ترکمن صحرا در این ابعاد و گستردگی میتواند نقش و تاثیر خود را داشته باشد؟ نقاط قوت و ضعف پیوند جنبش ملی ملت ترکمن با جنبش سراسری فدائیان در آن مقطع تاریخی را چگونه ارزیابی می کنید؟ تأثیر متقابل و آموزه های آنها بر

**احمد مرادی:** اینکه چگونه پای سازمان به منطقه کشیده شده و سپس تشکیلات خود را در آنجا ایجاد نمود، فکر میکنم در چند نشریه ترکمنی و غیر ترکمنی و حتی خاطرات نقی حمیدیان نیز اشاره شده است که نیازی به تکرار آن نمی بینم. اما واقعیت اینست که در این امر دو عنصر شیفتگی به چریکهای فدایی خلق و دیگری کمبود دانش و تجربه روشنفکران وقت ترکمن، از میان علل مختلف از عمده ترین علل اصلی این موضوع بودند. به اعتقاد من اگر در آندوره، روشنفکران ترکمن از تجربه و دانش امروزی برخوردار می بودند، احتمالاً روند مسائل ترکمنصحر را به گونه ای دیگر پیش میرفت و شاید بخش اعظم ترکمنهایی که به سازمان پیوستند، برای متشکل کردن خود و تداوم مبارزه در ترکمنصحر در راهی دیگر گام میگذارند. البته بر آن باورم که اگر سازمان نیز تجربیات امروزی خود را در اوان انقلاب میداشت، شاید خط مشی دیگری را اتخاذ میکرد که البته پاسخ بدان بر عهده مسئولین کنونی سازمان است. مقصودم را کمی روشنتر بیان میکنم و شاید بسیاری از دوستان ترکمن با زاویه دید من چه در این رابطه و چه مسائلی که فوقاً اشاره نمودم موافق نبوده و آنان نظر دیگری داشته باشند که بهر حال طرح نظرات و تبادل تجربیات در هر موقعیت مفید و کارساز است. اگر بخواهیم کمی واقع بینانه به روند جنبش ضد شاهی در قبل از انقلاب سال ۵۷ برخورد کنیم، باید این واقعیت را بپذیریم که تا چند ماه قبل از سقوط شاه، در میان نیروهای اجتماعی شرکت کننده در اعتراضات و تظاهرات، توازن قوا به نفع نیروهای هوادار خمینی رقم خورده و خمینی توانسته بود رهبریت خود را بر آن جنبش تثبیت نماید. در راه تثبیت این رهبری، بسیاری از روشنفکران مذهبی مثل جلال آل احمدها و همچنین هواداران خمینی و بویژه علی شریعتی، با سخنرانیهای متعدد خود در مجامع عمومی در تئوریزه کردن پایه های حکومت ولایت فقیهی خمینی نقش بسیار برجسته ای داشتند. باز گذاشتن دست این نیروها به بهانه جلوگیری از « قدرت گیری کمونیسم»، بزرگترین خدمت رژیم شاه به نیروهای مذهبی هوادار خمینی بود و این تغییر و تحولات در عرصه توازن قوا همه در شرایطی صورت گرفته بود که بخش اعظم رهبری جریانات سیاسی از چپها گرفته تا ملی گرایان و سایرین یا در زندان بودند و یا تازه از زندان خلاص شده بودند. بعبارتی دیگر، نیروهای رقیب و مخالف خمینی در شرایط بوجود آمده وضعیت جامعه عملاً شانسی برای کسب قدرت و یا حتی شرکت در آن نیز نداشتند. این واقعیت را باید می پذیرفتیم و مطابق شرایط موجود به اتخاذ سیاستهای معتدل تری روی می آوردیم. از سوی دیگر، رهبری سازمان نه تنها در رابطه با مبانی فکری- ایدئولوژیک حاکمیت جمهوری اسلامی اطلاعات بسیار کمی داشت، بلکه بعنوان یک سازمان سیاسی سراسری از مناطق مختلف کشورمان مثل ترکمنصحر و روحیات و روانشناسی و موقعیت جغرافیایی و توان مردم نیز فاقد شناخت کافی بود. اینگونه بود که پیشبرد سیاستهای ماجراجویانه در ترکمنصحر بدون درک وضعیت خاص منطقه به آن فجایع انجامید. البته در وقوع این فجایع و بطور کلی حوادث ترکمنصحر، اگر رژیم جمهوری اسلامی را بعنوان بانی و مسئول اصلی همه آنان به کناری نهیم، در عین حال نمی توانیم اقدامات ماجراجویانه و چپ رویهای رهبری سازمان و همینطور روشنفکران ترکمن را بسته به مسئولیتهايشان نادیده بگیریم.

با توجه به این توضیحات مختصر و در پاسخ به سوال شما قبل از همه باید بگویم که هیچیک از اقداماتی که در ترکمنصحرا در اوان انقلاب از باز پس گیری زمینها گرفته تا ایجاد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و غیره صورت پذیرفت، بنا به رهنمود رهبری سازمان نبوده و همه آنان به ابتکار خود مردم و روشنفکران ترکمن انجام گرفت. در واقع، چه حرکات اولیه روشنفکران ترکمن در جهت احیای فرهنگ ملی و چه بازپس گیری زمینهای غصبی از سوی دهقانان مدتها قبل از تشکیل تشکیلات سازمان در منطقه آغاز و به فرجام رسیده بود، هرچند بخش غالب روشنفکران ترکمنی که در کنار توده مردم بوده و مبارزات آنان را نظم میدادند خود را از هواداران چریکهای فدایی خلق محسوب میکردند.

در پاسخ به این سوال که اینکه بدون وجود سازمان، مسائل منطقه ترکمنصحرا میتوانست در کل ایران آنچنان بازتابی داشته باشد باید بگویم که جنبش ترکمنصحرا ریشه در خود جامعه ترکمنصحرا داشت و اقدامات خود جوش مردم ترکمن برای زدودن ظلم و ستمهای دیرینه آنقدر عمیق و آشکار و خبر ساز بود که هیچ نهاد خبری و سیاسی از روزنامه های داخلی گرفته تا بین المللی و احزاب مختلف داخلی موافق و مخالف رژیم نمی توانستند بی تفاوت از کنار آن بگذرند. ولی در عین حال نمی توان تأثیرات تبلیغی سازمان را در فرا گسترده تر نمودن جنبش و تجربیات ترکمنصحرا بعنوان یک تجربه برای سایر نقاط کشورمان نادیده گرفت. در واقع میخواهم بگویم که آنچه در ترکمنصحرا در اوان انقلاب بطور کلی روی داد، بدان معنی نباید تعبیر شود که گویا سازمان در عینی کردن حرکات و شعارهای توده مردم نقشی کلیدی داشته و آنچه در منطقه روی داد همه مدیون سیاستهای سازمان بوده است.

اما در رابطه با اتخاذ سیاستها، واقعیت اینست که رهبری سازمان نسبت به مسائل اجتماعی جامعه بر آن تلاش بود که به شیوه لنینی همه مسائل را از موضع طبقاتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و از آن موضع برخورد نماید. در رابطه با مسائل ترکمنصحرا همانگونه که در بخش صیادی نیز اشاره نمودم چنین بود و عمدگی این شیوه برخورد بدانجا منجر گردید که رفته رفته، نقش ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا بعنوان یک ستاد « مبارزه طبقاتی » عمده گردیده و هر چه بیشتر از نقش کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن کاسته گردد. در حالیکه اگر به جامعه ترکمنصحرای آندوره بنگریم، باید اذعان نمایم که جامعه ترکمنصحرا در آن مقطع یک جامعه ملی بود و علیرغم وجود برخی کارخانجات با تعداد کارگران محدود و زمینداران، نمیتوان جامعه ترکمنصحرا را در طیف یک جامعه طبقاتی متشکل از گروههای متخاصم و یا همردیف با برخی از شهرهای صنعتی کشورمان مورد ارزیابی قرار داد. این عمده ساختن برخورد طبقاتی رهبری سازمان نسبت به وقایع ترکمنصحرا در تداوم خود موجب گردید که هم کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن موضوعیت خود را از دست داده و از مسیر اهداف و وظایف خود منحرف گردد و هم اینکه بسیاری از نیروهای روشنفکر ملی ترکمن و حتی توده عادی مردم از صف همکاری با کانون و اعتماد به آن خارج کردند.

از اینرو با توجه به این توضیحات و به اعتقاد من، در آنزمانیکه به همت و کوشش و ابتکار برخی از روشنفکران ترکمن، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن ایجاد گردید، این کانون جا داشت که بعنوان یک سازمان سیاسی ملی و محلی اداره امور کل منطقه ترکمنصحرا را بدست گرفته و مبارزات مردم ترکمنصحرا را هدایت کند. به بیانی دیگر همانطور که فوقا اشاره نمودم، اگر روشنفکران ترکمن در آنزمان از قابلیت تنوریک و تجربه برخوردار می بودند، میتوانستند بدون توسل به سازمان، تشکیلات منطقه ای خود را شکل دهند. البته

در این رابطه باید توضیح دهم که سازمان هم از این حق برخوردار بود که بعنوان یک سازمان سراسری، تشکیلات خود را در اقصی نقاط جامعه مان و منجمله ترکمنصحرا پایه ریزی کند، همانگونه که مثلا در کردستان ما شاهد هم فعالیت حزب دمکرات کردستان و هم کومله و هم سازمان و دیگر احزاب و سازمانهای مختلف هستیم. در صورت ایجاد چنین وضعیتی، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن میتواند مناسبات خود را بر اساس همان ضوابط معمول و پذیرفته شده میان احزاب با سازمان نیز برقرار نماید. در رابطه با عرصه سیاسی کار کانون نیز به اعتقاد من، این تشکیلات میتواند در فعال کردن شعبه های مختلف کاری از بخش صیادان گرفته تا ملی- فرهنگی و زنان و بخش دهقانی و جوانان و غیره در حد یک سازمان سیاسی فعالیت نماید. اگر چنین وضعیتی صورت میگیرد، به اعتقاد من نیازی به تشکیل ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا وجود نمیداشت و این کانون میتواند با تقسیم وظایف در عرصه های مختلف کاری، وظایف بخش دهقانی و منجمله همان کارهای ستاد را هم از طریق مسئولان منتخب کانون در این عرصه به انجام رساند.

اما در رابطه با شیوه برخورد با حاکمیت نیز، همانگونه اشاره نمودم از آنجائیکه توازن قوا به هیچوجه به نفع ما نبود، سیاست درست کانون این میتواند باشد که با پیشبرد سیاستهای معتدل و عمده کردن مسائل ملی و فرهنگی، ضمن فعالیت در دیگر عرصه های زندگی مردم ترکمن از مسئله زنان گرفته تا امور اقتصادی مثل زمین و دامداری و ماهیگیری و غیره تلاش نماید که با پیشبرد سیاست اتحاد و انتقاد، برخی نیازهای مادی و معنوی ترکمنها را برآورده سازد. به اعتقاد من، پیشبرد این سیاست اگر میخواست بطور معقول پیش رود، طبیعی است که بدون دور زدن نظام جمهوری اسلامی امکان پذیر نمی بود و اگر چنین شرایطی پیش می آمد، کانون می بایست در صورت لزوم حتی با ارگانهای جمهوری اسلامی همکاری و تبادل فکر میکرد. هر چند بر آن باور هستم که رژیم جمهوری اسلامی همانگونه که نشان داده است، وجود هیچ نیروی غیر خودی و حتی خودی را نیز تحمل نمیکند و لاجرم روزی به از میان برداشتن همان کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن مفروضی نیز اقدام میکرد، ولی در صورت پیشبرد چنین سیاستی حداقل میشد از بروز بسیاری از فجایع و کشتارها در ترکمنصحرا جلوگیری نمود. اینکه تجربه ترکمنصحرا چه آموزه هایی برای سازمان داشته است، نکته ای است که مسئولین دیروز و امروز سازمان باید بدان پاسخ دهند.